



● زنده‌ترین نام

محمد شاهین فر برای مشهدی‌ها نام غربیی نیست. از موسسید کرده‌ها گرفته تا جوان ترها او را می‌شناسند آنچنان که در قید حیاتش کوچه‌ای هم به نامش تابلو می‌خورد. در شرح خدماتش باید نوشت که: «سال ۱۳۲۰ در رشته پزشکی فارغ‌التحصیل می‌شود. این یعنی نامش در فهرست نخستین‌های پزشکی شهر قرار دارد. ابتدا در دانشکده به عنوان معلم تشریح افتخاری مشغول به تدریس می‌شود اما در سال ۱۳۲۵ به عنوان دانشیار در بیمارستان شاهرضا استخدام و به عنوان معاون رئیس بخش جراحی مشغول به کار می‌شود. دکتر شاهین فر بعدها بیمارستان شاهین فر را که نخستین بیمارستان خصوصی مشهد است، در خانه خود تأسیس می‌کند. این بیمارستان در سال ۱۳۸۲ با ۵۰۰۰ متر مربع زمین و تجهیزاتی که ۴ میلیارد تومان برآورد شده، وقف عام می‌شود. علاوه بر این، از مرحوم شاهین فر که به گفته بسیاری از پژوهشگران تاریخ مشهد، حافظه تاریخ پزشکی شهر بود، ۲ کتاب با عنوان «راز آفرینش» و «خاطرات پزشکی مشهد» به یادگار مانده که بخشی از تاریخ و هویت شهر در آن ثبت شده است.

● من فرزند خانواده بهادرزاده هستم

دکتر شاهین فر بارها در مصاحبه‌های مختلفش با جراید خودش را فرزند خانواده بهادرزاده معرفی کرده است. کشاورز زاده‌ای که ساده‌پستی را از پدر و مادرش فرا گرفته است: «مادرم زهرا عبدالسلامی؛ یک زن قرآن‌خوان و فهیمده. روزنامه را به سختی می‌خواند ولی در عوض به ضرب المثل‌های فارسی خوب مسلط بود. پر حوصله بود و نکته‌های اخلاقی را با شعر و قصه و زبان بچگانه به ما می‌فهماند؛ مثلاً یادم هست که به ما تاکید می‌کرد در کارهایمان مشورت بگیریم و می‌گفت که هر شری یک عقلی دارد. هر دویشان هم به درس خواندنمان اهمیت می‌دادند.»

● از خرافات تا پزشکی

وضعیت بد بهداشتی و نبود امکانات پزشکی در مشهد قدیم، شاید یکی از مهم‌ترین دلایلی بوده که پاهای محمد شاهین فر که هنوز لقب دکتر کنار نامش ننشسته را به این راه می‌کشاند. او در یکی از گفت‌وگوهایش تعریف می‌کند که: «پزشکی قدیم آمیخته با خرافات و باورهای غلط بود و همین امر هم آمار مرگ‌ومیر را افزایش می‌داد. خاطرم هست در دوران کودکی همراه دو بچه کوچک‌تر از خودم، سوار بر الاغی که کارگری افسارش را به دست داشت، در کوچه‌پس‌کوچه‌های نوغان گشت می‌زدیم. پیرزنی پیش آمد و پرسید که آقا برای حصیه چه دارویی تجویز می‌کنید؟ من در جوابش گفتم که جوشانده یا شیر خشست. این دواى درد حصیه نبود اما مادر بزرگم هر وقت که ما مریض می‌شدیم این دو را به خوردمان می‌داد. اما اینکه چرا آن زن باید این سؤال را از ما بپرسد بسیار دردناک است؛ مردم قدیم معتقد بودند اگر دواى دردتان را از سوار سه پشته بر الاغ سؤال کنید هر دارویی گفت برای بیمار خوب است. اگر چه یک بچه خردسال باشد، یا مثلاً یادم می‌آید وقتی نه ساله بودم که برادر شش ماهه‌ام به مرض اسهال مبتلا و آب بدنش خشک شد، درمان‌های خانگی جواب نداد تا اینکه یک دعائویس آمد. دعایی خواند و دستوراتی داد تا آن را در آب خیس کرده و به طفل بخورانند. چند ساعت بعد برادرم در گذشت. پس از چند ماه برادر دیگرم



که سه ساله بود دل درد گرفت، طوری که نمی‌توانست خم و راست شود. پس از چند روز او هم فوت شد. گمانم مشککش آپاندیس بود اما چون در آن دوران پزشک حاذق در مشهد نبود و یا کم بود، کسی نتوانست درد بچه را درمان کند. دیدن این صحنه‌ها انگیزه‌ای بود برای انتخاب حرفه پزشکی.»

سیکل دوم علمی را به سختی سپری می‌کند و در سال ۱۳۱۶ وارد دانشکده پزشکی تهران می‌شود و ۴ سال بعد، پس از فارغ‌التحصیل شدن با اینکه زمینه کار در پایتخت برایش فراهم بوده بی‌آنکه لحظه‌ای درنگ کند به مشهد بازمی‌گردد و دوران سربازی‌اش را در لباس یک پزشک خدمت می‌کند: «دهه ۲۰ در مشهد بیمارستانی به آن معنا وجود نداشت. تنها ۳ بیمارستان امریکایی‌ها، بیمارستان لشکر و بیمارستان شاهرضا بودند که در او

پرواز «شاهین» پزشکی مشهد

مروری بر زندگی و خدمات دکتر محمد شاهین فر کهن‌سال ترین پزشک خراسان که در ۹۹ سالگی در گذشت

هما سعادت‌مند | خبر تلخ بود و گزنده. پیر پزشکی مشهد در گذشت. دکتر محمد شاهین فر در آستانه صد سالگی با کوچه‌پس‌کوچه‌های مشهد وداع گفت تا بعد از این نامش بماند و یک قرن خدمت بی‌دریغ، خاطره‌اش باشد و حال و هوای سناباد قدیم. دبروز صبح دکتر محمدشاهین فر که برای دیدار خانواده به امریکا رفته بود، در سن نودونه سالگی در گذشت. سطرهای پیش‌رو، مرور کوتاهی است بر خاطرات و خدمات او.



فرخ انوشا هنرمند شیراز

تولد	ورود به دانشکده پزشکی	ساخت بیمارستان شاهین فر	۱۳۳۶
۱۲۹۹	پایان تحصیلات	وقف بیمارستان شاهین فر	۱۳۸۲
۱۳۱۶	۱۳۲۰		

۵۰تومان. مردم هم می‌آمدند و درمان می‌شدند. پولی دستشان نبود. به جای هزینه ویزیت، مرغ و خروس می‌آوردند.»

پس از مدتی دوباره به مشهد باز می‌گردد و دوباره در بیمارستان ارتش مشغول به کار می‌شود. مرحوم شاهین فر در خاطراتش می‌گوید که: «با آقای دکتر هامرصلاح، اولین رئیس بیمارستان لشکر قرارداد بسته بودند که روزانه ۱۰۰ تومان به او بدهند تا سربازان لشکر را مداوا کند. من تا پایان دوره سربازی‌ام به عنوان وردست با او همکاری کردم.»

● **مدرس کلاس تشریح جسد**

سال ۱۳۲۲ مدرسه پزشکی مشهد که به خاطر حضور متفکین مدتی تعطیل شده بود، دوباره باز می‌شود و دانشجو می‌پذیرد. پزشک جوان آن روزها تصمیم می‌گیرد

جراحی هم انجام نمی‌شد و خدمات خیلی تخصصی نبود.

● **مرغ و خروس به جای پول ویزیت**

سال ۱۳۲۲ برای گذراندن خدمت سربازی وارد بیمارستان لشکر شده، پس از مدتی برای سربازگیری به فریمان فرستاده می‌شود: «مردم می‌فهمیدند پزشک آمده ولی استقبال چندانی نبود.» خاطرم هست در آن روزگار مرض تیفوئید شایع شده بود و کشته می‌گرفت. کسانی که نزد من می‌آمدند و خوب می‌شدند، کار تبلیغ را برعهده می‌گرفتند و دیگر اهالی روستاهای اطراف را ترغیب می‌کردند که به پزشک مراجعه کنند. آن هم با این منطق که اگر بروید پیش دکتر، مزدش می‌شود ۱۰ تومان و اگر مریتان بمیرد خرج کفن و دفن و مراسمش می‌شود

مدرسه ابتدایی من البته تنها کلاس اول درست دیوار به دیوار محل کار او بود. محل کاری که البته بخشی از آن خانه‌اش هم محسوب می‌شد و شاید در آن زمان من طفل بازیگوش تازه به مکتب رفته بارها او را دیده بودم و شاید حتی براساس آنچه پدر خداپایمر زم بر آن تاکید بسیار داشت سلامی هم کرده و علیکی هم از او که در آن زمان یعنی سال نخست دهه ۶۰ مویی سفید کرده بود و از منظر من هم سن و سال پدر بزرگم بود، شنیده بودم اما قطعاً اگر هم این گونه رخ داده بود چون هیچ علمی در آن جز دستور پدر مبنی بر احترام به بزرگ‌تر نبود، پس نمی‌توان آن را دیدار لقب داد.

والیته خواندن کتاب خاطرات این بزرگ، به من فهماند که شاید علاوه بر راه مدرسه در فضایی دیگر هم در همان دوران کودکی او را دیده باشم. چه او متولد و بزرگ شده محله چهارباغ بود و من هم باقیم‌ترین فاصله در همان محله متولد شده بودم



رضا سلیمان نوری
ریس هیئت مدیره انجمن توسعه گردشگری چهارباغ خراسان

و...! اگر هم زمان در یک کوچه گام نهاده بودیم اما در اتمسفر و فضای چهارباغ هردو نفس کشیده بودیم. موضوعی که برای من یک لایقاً افتخاری بزرگ بوده و هست، البته همین خاطرات مرا متوجه موضوعی خاص هم کرد. موضوعی دل‌بر اینکه پیرمرد نازنین و خوش‌مشرب مورد نظرم با دوستی نازنین نسبتی دور دارد. موضوعی که وقتی با آن دوست عزیز که دورانی باهم در زیر یک سقف کار می‌کردیم در میان گذاشتم با واقعیتی روبرو به‌ر و شدم، واقعیتی که اجداد این مرد همیشه خندان سال‌های سال پیش، درست در همان سال‌هایی که انگلستان چتر خود را به طور کامل بر سر هندوستان کشیده و ایالت به ایالت و مهاراجه‌نشین به مهاراجه‌نشین آن را در بند خود کرده‌است، تصمیم به ترک دیار گرفته و از لاهور که آن زمان یکی از شهرهای مهم هندوستان بوده و اکنون از ابرشهرهای پاکستان است به سوی ایران و خاصه مشهد حرکت کرده‌ات تا پناهنده جوار حضرت ثامن(ع) شوند

تا بختش را به عنوان یکی از مدرسان این مدرسه بیازماید و درخواست کار بدهد: «استادانی که پیش از من ثبت‌نام کرده بودند، تمام دروس را برداشته بودند الا درس تشریح جسد را که جای کرسی معلمش خالی بود. تشریح جسد کار تمیزی نبود و ضدعقونی کردن جنازه‌ها هم در آن دوران با کمبود امکاناتی که داشتیم، بسیار مشکل بود برای همین خیلی‌ها از زیر بار آن شانه خالی می‌کردند. قرعه که به نام من افتاد تصمیم گرفتم بنامم و مدرس این درس باشم، شاید باورتان نشود اما برای آموزش پولی نمی‌دادند. کار کردن بی‌حیره و مواجب تحمل می‌خواست و من تحملش کردم. ۳ سال بی‌مزد کار کردم تا اینکه در سال ۱۳۲۵ با تصویب قانون اختصاص بودجه به این دست آموزشگاه‌ها، حقوق بگیر شدم. البته من در این مدت در کنار کار در کلاس تشریح، با طبابت در شهر برای خودم ممر در آمدی به وجود آورده بودم و با همان اندک، گذران روزگار می‌کردم. آن زمان ویزیت به ازای هر نفر در بالای شهر یک تومان و در پایین شهر ۵ ریال بود.»

● **آشنایی با دکتر بلون**

سال ۱۳۲۸ در بیمارستان شاهرضا با پروفسوری به نام «بلون» آشنا می‌شود. او مسئول بخش جراحی بود و دکتر محمدشاهین فر عنوان معاونش را داشت. این اتفاق سبب می‌شود که او در سال‌های بعد از آن بدون نیاز به ادامه تحصیل با کلاس‌های فوق برنامه، با جدیدترین روش‌های جراحی دنیا آشنا شود و آن‌ها را فرا بگیرد: «با فوت رئیس بیمارستان از دکتر «روش‌بلون» که یک بلژیکی بود، دعوت به کار شد. او پزشکی ماهر بود که با ورودش جراحی نوین و به‌روز دنیا را به شهرمان آورد. بلون برای نخستین بار در مشهد برای بیماران پرونده پزشکی تشکیل داد و شرح حال بعد از عمل بیماران را در آن ثبت کرد. من بعدها برای کسب اطلاعات بیشتر به چند کشور خارجی سفر کردم اما دیدم آنچه از دکتر بلون آموختم آن قدر کامل است که این سفرها چیز زیادی به دانسته‌هایم اضافه نکرد.»

● **نیم قرن زندگی در بیمارستان**

او در سال ۱۳۳۶ تصمیم می‌گیرد تا نخستین بیمارستان خصوصی مشهد را در خانه و محل سکونتش تأسیس کند. بخش جالب ماجرا اینجاست که او ۵۰ سال تمام در بیمارستانی کار کرد که در واقع خانه و خانواده‌اش هم در آنجا بودند: «در خانه‌ای استیجاری زندگی می‌کردیم که مالکش یکی از بستگان همسرم بود، برای همین توانستم آنجا را اندک‌اندک از او بخرم. از آنجا که متراژ خانه زیاد بود بعد از مدتی تصمیم گرفتم آن را به بیمارستان تبدیل کنم. وضعیت مالی‌ام داشت بهتر می‌شد؛ چون هم‌زمان از دانشکده، بیمارستان و طبابت شخصی حقوق می‌گرفتم. کم‌کم کار را گسترش دادم تا اینکه بعد از چند سال بیمارستان ۱۰۰ تختخوابی شاهین‌فر راه افتاد. چند پرستار گرفته بودم و یک نفر که برای مریض‌ها غذا پیزد. خودمان هم از همان غذا می‌خوردیم. صرفه جویی کردیم تا وقتی که باز پس‌اندازم بیشتر شد و توانستم یک طبقه دیگر هم به بیمارستان اضافه کنم.»

در خاطرات دکتر شاهین فر آمده، فضایی که محل سکونتش به آن اختصاص داشته درست نزدیک بخش بوده است. این نزدیکی به اندازه‌ای بوده است که او می‌توانسته هر شب صدای ناله بیمارانش را بشنود و در صورت نیاز به یاری‌شان برود: «گاهی نصف‌شب، کارکنان بیمارستان با وخیم شدن حال یک بیمار سراغم می‌آمدند و بیدارم می‌کردند؛ عادت کرده بودم. در عوض، بسیاری از بیماران کم‌لطفی می‌کردند و هنگام پرداخت هزینه‌ها، فرار می‌کردند. آن سال‌ها طوری گرم کار بودم که فکر آتیه را نکردم و حتی موقع وقف بیمارستان، خانه‌ای برای سکونت خودم و همسرم که پا به سن گذاشته بودیم، نداشتم. گاهی در روز ۱۱ عمل جراحی انجام می‌دادم که در آمدش تقریباً به‌طور کامل در بیمارستان هزینه می‌شد.» همین هزینه‌ها در کنار افزایش سن سبب می‌شود تا دکتر قدیمی شهرمان تصمیم بگیرد که خود را بازنشسته و بیمارستانش را هم وقف عام کند. در وقف‌نامه این بیمارستان آمده است که برای بهره‌برداری آموزشی درمانی، مورد استفاده قرار بگیرد و تولید آن هم بعد از خود آقای دکتر برعهده فرزنداناش باشد.

● **پیکر دکتر شاهین فر به مشهد می‌آید**

از آنجا که تمام اعضای خانواده دکتر شاهین فر در امریکا به سمر می‌برند، دبروز تلاش کردیم تا از طریق فضای مجازی گفت‌وگویی با دکتر مجید شاهین فر فرزند محمدشاهین فر داشته باشیم اما مساعد نبودن شرایط، این امکان را فراهم نکرد. او تنها درباره چگونگی انتقال پیکر پدر و موشمان توضیح داد: «براساس خواست ایشان و خانواده قرار بر این بود که به مشهد منتقل شوند ولی با وضعیت فعلی و قطع پروازها به ایران فعلاً به دنبال راه حل هستیم تا ببینیم چه پیش می‌آید.»

● ● ●

برای تهیه این نوشتار از متن گفتگوهای دکتر شاهین فر با روزنامه شهر آرا (سال‌های ۱۳۹۴ و ۱۳۹۲) و همچنین کتاب خاطرات پزشکی مشهد استفاده شده است.

و درست به همین دلیل است که این نازنین‌مرد و خاندانش را پیش از فامیل کنونی که ثمره دریافت شناسنامه اجباری در دوران پهلوی اول بوده به «بهادرزاده» می‌شناسند. نامی که بیش از هر نقطه پهنه گسترده ایران فرهنگی در هندوستان بزرگ و صدا البته لاهور، مورد توجه بوده و هنوز هم هست. و اما همه این نوشتار را با افعال گذشته قلمی کردم به یک دلیل که شاید حدس زده باشید و آن دلیل هم چیزی نیست جز آنکه پیرمرد نازنین و همیشه خندان اما متفکر مورد بحث یعنی دکتر محمد شاهین فر، کهن‌سال‌ترین پزشک خراسان و صدالبته واقف بیمارستان معظم شاهین فر در کوچه سراب مشهد، همان کوچهای که آغازش کتاب‌فروشی قدیمی بوستان است و روبه‌رویش کوچه مخاربات منتهی به محله چهارباغ، دیگر در میان ما نیست. او صبح دبروز در حالی که برای دیدار فرزندان‌ش در سفر آمریکابه‌سر می‌رود به دیدار معبود شافت و مارا مغموم استفاده پیهنه تکر دن از دقیقه دقیقه حضورش کرد. یادش سبز باد. ●